جمع کردن [əˈkjuːmjəleit] v جمع کردن

جمع آوری چیزی به معنای جمع آوری مقدار زیادی از آن به مرور زمان است.

while نامه هایی که در تعطیلات در صندوق پستی آنها جمع شده بودند.

هوایی

aerial [ˈɛəriəl] adj. هوایی

وقتی چیزی هوایی است ، مربوط به هوا یا پرواز است.

→ عکاس هوایی از بالون هوا عکس گرفت.

دستگاه

apparatus [əˈpəˈræitəs] n. دستگاه

دستگاه وسیله ای است که برای هدفی خاص استفاده می شود.

→ اردوگاه ها دستگاهی داشتند که محل دقیق آنها را به آنها نشان می داد.

بهمن

avalanche [ˈævəlæntʃ] n. بهمن

بهمن مقدار زیادی برف ، یخ و سنگ در حال ریزش از کوه است.

→ بهمن روستای کوهستان را ویران کرد.

ثبات

سازگاری [kənˈsistənsi] n. ثبات

سازگاری حالت همیشه رفتار یکسان است.

consist ثبات او در تیروکمان به این معنی بود که تیم ما شانس پیروزی دارد.

همرفت

convection [kənˈvekʃən] n. همرفت

همرفت جریان هوای گرم از طریق گاز یا مایع است.

→ هوا به دلیل همرفتی در جو تغییر کرد.

تخلیه

تخلیه [ʃɑːdistʃɑːrdʒ] v تخلیه

مرخص کردن شخصی به معنای اجازه دادن به ترک مکان ، معمولاً بیمارستان است.

after بعد از سه روز از بیمارستان مرخص شدم.

سالم

دست نخورده [inˈtækt] adj. سالم

وقتی چیزی سالم است ، کامل است و آسیب نمی بیند.

→ با وجود اینکه بیش از ده سال سن داشت ، کشتی نمونه پدر من هنوز سالم است.

فانی

فانی [ˈmɔːrtl] adj. فانی

وقتی فردی فانی است ، نمی تواند برای همیشه زندگی کند.

همه مردم فانی هستند.

فال گرفتن

omen [umən] n. فال گرفتن

فال نشانه آنچه در آینده اتفاق خواهد افتاد است.

→ او فکر کرد که دیدن یک گربه سیاه در خیابان به فال بدشانسی است.

ابری

ابری [ˈouvərˈkæst] adj. ابری

وقتی آسمان پوشیده است ، پر از ابر است و آفتابی نیست.

→ آسمان صبح ابری بود اما تا ظهر دوباره روشن شد.

تکان دهنده

poignant [ˈpɔinjənt] adj. تکان دهنده

وقتی چیزی تکان دهنده است ، باعث ایجاد یک احساس غمگین بسیار شدید می شود.

→ دختران در پایان فیلم تلخ گریه کردند.

تکاور

ranger [ʒəreindʒə: r] n. تکاور

محیط بان شخصی است که از جنگل یا پارک ها محافظت می کند.

→ پیتر می خواست محیط بان شود زیرا دوست داشت اوقات را در خارج بگذراند.

آوار

rubble [ʌrʌbəl] n. آوار

قلوه سنگ توده هایی از سنگ شکسته و چوب است که پس از تخریب ساختمان ایجاد می شود.

after پس از زلزله در سراسر شهر آوار بود.

خلوت

seclude [siˈklu: d] v. خلوت کردن

خلوت کردن کسی به معنای دور نگه داشتن او از افراد دیگر است.

→ او بیش از یک سال در جزیره ای خلوت بود.

پهلو

sideways [ˈsaidˌweiz] مشاور. پهلو

اگر چیزی به پهلو حرکت کند ، پس از آن به طرف یا از کنار حرکت می کند.

→ جیم برای اینکه سرعت خود را کم کند و اسنوبرد خود را متوقف کند به پهلو چرخید.

هق هق گریه

sob [sɒb] v. هق هق گریه

هق هق گریه بلند گریه است.

when وقتی دختر کوچکم ازدواج کرد هق هق گریه کردم.

هوشیار

sober [ousoubə: r] adj. هوشیار

وقتی چیزی یا کسی هوشیار است ، جدی و آرام است.

→ بعد از تشییع جنازه ، همه احساس بسیار هوشیاری کردند.

لکه. خال

speck [spek] n. لکه. خال

یک لکه علامت یا مقدار بسیار کمی است.

where در آنجا که پشه او را گاز گرفت ، یک لکه خون ظاهر شد.

تربیت

upbringing [ˈʌpˌbriŋiŋ] n. تربیت

تربیت روشی است که توسط والدین برای رفتار دادن به کسی آموزش داده می شود.

→ او تربیت سختگیری داشت و هرگز اجازه دیدن تلویزیون را نداشت.

بهمن

رندی یک جنگلبان بود. به دلیل شغلش ، در یک کابین در بیابان خلوت شد.

یک روز ، رادیو گزارش داد ، "همرفت در جو باعث ایجاد ابرهای زیادی می شود. طوفانی جدی ... »ناگهان رادیو ساکت شد. سیگنال گم شد.

به بیرون رفت و به آسمان پوشیده نگاه کرد. هر کس دیگری آسمان تاریک را به فال طوفان بسیار بد می گرفت ، اما رندی اینگونه نبود. تربیت او قوام را به او آموخته بود. او سالها این کار را انجام داده بود و هیچ چیز نمی توانست مانع او شود. علاوه بر این ، او فکر می کرد هیچ چیز نمی تواند به او آسیب برساند.

امروز او وظیفه بسیار مهمی را باید انجام دهد. برف شروع به جمع شدن در بالای کوه می کرد. اگر بیش از حد جمع شود ، می تواند بهمن ایجاد کند. اما رندی دستگاهی داشت تا از شر برف خلاص شود. این از دینامیت برای تکان دادن برف و پایین آمدن لایه بالای برف استفاده شده است.

با شروع بارش برف ، او فکر کرد که به دفتر برگردد تا اینکه طوفان متوقف شد ، اما تصمیم گرفت که این کار را نکند. ناگهان ، صدای بلند پشت سر او را شنید. بهمن بود! او شروع به دویدن کرد ، اما در عرض چند ثانیه ، او را به پهلو زدند و توسط برف و آوار از یک کابین قدیمی که ویران شده بود ، به خاک سپرده شد. یک تیم نجات هوایی به سرعت آمدند. رندی فقط یک لکه در میان انبوه برف بود ، اما تیم به لطف ژاکت رنگ روشن او را پیدا کرد. آنها سریع او را به بیمارستان منتقل کردند.

پس از چند ساعت ، رندی در بیمارستان از خواب بیدار شد. او به چهره های هوشیار پزشکان نگاه کرد و همسرش را دید که دارد هق هق می کند.

"مشکل چیه؟" او درخواست کرد. او به یاد نمی آورد که چه اتفاقی افتاده است.

"تقریباً کشته شدی!" همسرش گفت.

"شما چندین دنده را شکستید. اما بقیه شما هنوز کاملاً سالم مانده اید. شما واقعاً خوش شانس هستید که زنده هستید ، "دکتر گفت.

پس از پنج روز ، رندی از بیمارستان مرخص شد. این تجربه به او یک درس تلخ آموخته بود: او یک انسان فانی بود و طبیعت بسیار قدرتمندتر از او بود.